



روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران

صاحب امتیاز و مدیر مسوول: مهدی رحمانیان

نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف

تلفن: ۸۸۶۵۸۵۷۵

توزیع: شرکت نوآوران جهان رسانه ایرسا – تلفن: ۸۸۸۲۳۲۹۰

امور فنی، آتلیه و لیتوگرافی: روزنامه شرق

چاپ گلریز: جاده قدیم کرج، فتح ۱۷، پلاک ۲۹ تلفن ۶۶۸۲۳۲۴۶



نمای نزدیک

نویسنده‌ای که به اندازه

رئیس‌جمهور سر نوشت‌ساز است

ماتیو بلوچی



مردم آمریکا و توریست‌هایی که پا به پای این سرزمین می‌گذارند لابد همه‌شان به پیاده‌رو مشهور بلوار هالیوود سری زده‌اند و گاهی هم آنجا عکسی گرفته‌اند. اما موزه ملی پرتره‌ها جایی نیست که گذر توریست‌ها به آنجا بیفتد، با این حال آنچه فرهنگ و هنر آمریکایی را خوش‌آوازه کرده است بیش از هر چیز مدیون آدم‌هایی است که پرتره‌هایشان حالا در این موزه نصب شده‌اند. انجمن ۱۷ نفره مشاوران این گالری در میان پرتره‌های جدیدی که به چهره‌های شاخص این گالری اضافه کردند، بانوی ادبیات آمریکا جویس کرول اوتس را نیز افزودند. این گالری ارائه‌دهنده پرتره‌های چهره‌های شاخص و تاثیرگذار در اندیشه و هنر آمریکاست. موزه ملی پرتره‌ها که از سال ۱۹۶۲ از سوی کنگره آمریکا تأسیس شده ارائه‌کننده چهره هزاران شخصیتی است که در تاریخ و فرهنگ این کشور تاثیرگذار بوده‌اند. پرتره جویس کرول اوتس که به بانوی ادبیات آمریکا شناخته می‌شود، اثر دن وینترز است. جویس کرول اوتس یکی از نویسندگان است که ادبیات داستانی آمریکا به او دل خوش کرده و تقریباً همه مطمئن هستند اگر روزی روزگاری قرار باشد آکادمی نوبل رضایت بدهد و بعد از سال‌ها یک نویسنده آمریکایی را لایق نوبل بداند، این جایزه بی‌تردید به جویس کرول اوتس خواهد رسید. در واقع این روزها او به اندازه یک رئیس‌جمهور برای دنیای ادبیات آمریکا شخصیتی تاثیرگذار و سرنوشت‌ساز است. شاید بتوان او را اسطوره داستان کوتاه معاصر آمریکا به حساب آورد. به عبارت دیگر این نویسنده در عرصه داستان کوتاه بیش از هر نویسنده معاصر آمریکایی دیگری مورد توجه و ستایش قرار گرفته است. ۲۹ بار برنده شدن جایزه ادبی و هنری در یک دوره زمانی ۲۸ساله (۲۰۰۱-۱۹۶۳) یکی از دلایل قدرت بی‌نظیر این نویسنده در عرصه داستان کوتاه است؛ و کردی که هیچ نویسنده آمریکایی دیگری تاکنون به آن دست نیافته است. یکی دیگر از ویژگی‌های خاص و منحصر به فرد این نویسنده پرکاری باورکردنی اوست. اوتس در فاصله بین سال‌های ۱۹۶۳ تا ۲۰۰۴، ۸۰ رمان و داستان بلند، ۲۷ مجموعه داستان (فراموشی ناشود که مثلاً مجموعه داستانی مانند «گرما و دیگر داستان‌ها» خود شامل ۲۵ داستان کوتاه است)، هشت مجموعه شعر، پنج مجموعه نمایشنامه، ۱۰ اثر غیرداستانی و مجموعه مقالات، سه رمان و یک مجموعه داستان برای نوجوانان و دو کتاب برای کودکان نوشته است. داستان‌های اوتس را می‌توان بیش از هر چیز دیگری زاینده فلسفه و روانشناسی دوران معاصر به حساب آورد. زاینده روانپزشی انسان (امریکایی) و وحشت او از روابط حاکم بر کلاشهرهای محل زندگی‌اش. از طرفی این دیدگاه‌های فلسفی و روانشناسانه در داستان‌های این نویسنده عمدتاً کارکردی مفهومی دارند تا فرمی. اوتس در پاسخ به این سوال که چگونه می‌تواند این همه کارهای برجسته در ژانرهای گوناگون خلق کند، همواره یک پاسخ را با عبارت متفاوت تکرار کرده و آن این است که «من همیشه در زندگی نظم و اعتدال را رعایت کرده‌ام. هیچ چیز عجیبی در کارم وجود ندارد. حتی نیاز به تنظیم وقت هم نداشتم». جملهای از هنری جیمز که روی میز کار او قرار دارد شاید بهترین بیانگر دیدگاه او درباره زندگی و نوشتن باشد: «ها در تاریکی کار می‌کنیم، آنچه از دستمان برمی‌آید انجام می‌دهیم، هر آنچه را که داریم به دیگران می‌دهیم. شک ما، ولی ما، وظیفه ما؛ بقیه جنون هنر است.»

منبع: نیویورک تایمز



روزنامه

در گذر زمان: سالروز تولد عباس کیارستمی

چقدر حق با تو بود

احمد میراحسان



نوشتن برای تو، درباره تو، و از تو، هرگز برایم دشوار نبوده است. اما امروز، روز سختی است. برای من، تو یعنی کارهایت. این تارهای روح من است که ناخواسته از نواخت آفرینش و آفریده‌های تو به ار تعاش و آواز درمی‌آید. تو آن افق غریب و یگانه و ناب تفکر و خردی پیشاپیشی که همواره سال‌ها پیش، از آزمون روزگار، شجاعانه بر حقیقت‌های سرکش گواهی داده‌ای. من تو را از فیلم «نان و کوجه» به یاد دارم. تو در آستان دوران قهرمانی خشونت‌بار و خونین، پایان دهه ۴۰، بی‌باور به یقین‌ها و قطعیت‌های کورکورانه عصری شیفته انقلاب‌های پرمدعا، کودک/ ملت سرزمین‌ات را به استقلال و انتخاب خلق فرا می‌خواندی که خود گره از کار خویش بگشای و به این و آن تکیه مکن! کودک فیلمت با نان و صلح بر مانع و بر ترس فائق آمد. آن زمان، ما می‌اندیشیدیم با مبارزه قهرآمیز باید موانع را از پیش پا برداشت و شور قهرمانی، صمیمانه مرگ می‌خرد و مرگ می‌فروخت و شعار و قهرمانی برای ما جلوه داشت. اما تو برخلاف انبوه و جریان فراگیر، مستقل می‌اندیشیدی و بعدها پی بردم چقدر حق با تو بود. آن زمان من کودک بودم حالا آیا این چشمداشتی زیاده از تحمل توست که از تو بخواهم بار دیگر همچنان وفادار به هوش و الهام درون و عقل و نگاه و ادراک صافی و مستقل روشنگران‌ات، روح خود را، دانایی‌ات را دلبرانه عریان کنی. بی‌هراس از تهمت‌ها و فشارهای آشکار و پنهان همان شبه‌روشنفکری نامستقل و چشم به دهان این و آن و دیگران، از حقیقت با ما بگوئی و آن را باز بیافرنی و پیش چشم ما به تماشا بگذاری؟

آخرین پیشنهاد: نهج البلاغه، شاهنامه فردوسی

قدرت امانتی است بر گردنت

پری صابری



این روزها بیشتر اوقات نهج‌البلاغه و شاهنامه فردوسی می‌خوانم. حضرت علی(ع) در نهج‌البلاغه چارچوبی برای رفتار و اخلاق ما ترسیم می‌کند که اگر این‌ها را به کار گیریم، جامعه‌ای اخلاقی می‌سازیم. ما همیشه داشت. خولدن نهج‌البلاغه را از این جهت توصیه می‌کنم که پر از رهنمودهای اخلاقی و اجتماعی است. هم برای مردم و هم برای مسئولان. می‌ادرم دست‌اندرکاران امور اداری جامعه فرامیاشات حضرت علی(ع) را یاد بزنند که فرموده‌اند: «قدرت امانتی است بر گردنم، امانتی زودگذر». ما انتظار داریم مدیران مسوول در هر مسندی که قرار گرفتند با دلسوزی و همیاری، مسائل و مشکلات را حل کرده و برای کارها گشایش ایجاد کنند. اینجانب گلمای درام از جناب آقای حسین پارسایی مدیرعامل محترم مرکز هنرهای نمایشی که خود از خانواده تئاتر بودند و امروز پشت درهای بسته ناپیدا شده‌اند و غیرقابل دسترسی، چقدر رفتار ایشان با رفتار دوست‌داشتنی آغاز کارشان متفاوت شده است! حیف، شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی هم که همدل شب و روز من است. چند وقتی است روی داستان رستم و اسفندیار کار می‌کنم و شاهنامه حسابی سرگرم کرده است. شاهنامه با «به نام خداوند جان و خرد» آغاز می‌شود و این یعنی به باور زندگی جان و زندگی بالاترین هدیه خداوند است و زندگی، باید خردمندانه باشد. سراسر شاهنامه مشق به زندگی، آسایش و نیکبختی انسان‌ها و پرهیز از آزار جانداران، نفرت از



سال پنجم ■ شماره پیاپی ۹۹۴ ■ شماره ۷۰ دوره جدید ■ سه‌شنبه ۱ تیر ۱۳۸۹ ■ ۹ رجب ۱۴۳۱ ■ ۲۲ ژوئن ۲۰۱۰

آخر

در گذر زمان: سالروز تولد عباس کیارستمی

چقدر حق با تو بود

احمد میراحسان

یک بار در کایه‌دوینما نوشتی که تو- عباس کیارستمی- «دریفوس» منی، دریفوس احمد میراحسان. یعنی من «زولا»ی توام، اما «زولا» به تو، «دریفوس» من، نیازمندتر بود تا دریفوس به زولا. زیرا دریفوس، برای زولا، مجال به یاد داشتن و دفاع از حقیقت و اخلاق بود تا به حقیقت اخلاقی خود، به باور انسانی مستقلش، به آزادی مستقل، و نه نمایش دروغین آزادی در چنگ اب‌قدرت‌های به ظاهر مدافع دموکراسی گواهی دهد. زولا با این دفاع رشد کرد. در برابر نظم سیاسی مدعی دموکراسی، از آزادی واقعی انسان دفاع کرد. تو، برای من، در جهانی این‌سان اسیر دست قدرت‌ها و اب‌قدرت‌ها و نمایش‌ها و رسانه‌ها و دروغ‌ها و تاریکی و خشونت و از و جنایت، امکان بی‌پدیل تجربه یکتای آوانگاردیسمی ضدآوانگار و سادگی دشواری هستی. تجربه آزادی ناب و متحد در عرصه زیبایی‌شناسی و ابراز بداعت نگاه. پس به حسوان و اهل قهرمانی و بازی و آنان که هرگز آفریندت را دوست نداشته‌اند گوش نده، اینجا بمان، بی‌باقرین و از تجربه هوشمندانه خود دفاع کن. من شاهد بودم، نیویورک‌تایمز برای همانند کردنت با سیاست آمریکایی چه بازی‌ها درآورد تا تو را تشبیه همان کسانی کند که خوب می‌دانند چگونه از آنان به سود سیاست سلطه‌خواهش بهره گیرند. و چه تهاست هنرمند راستین گریزان از بازی سیاستمداران. این بهایی است که آدم باید بپردازد تا آدم باقی بماند و بی‌افریند و پیش رود. بی‌توجه به همه فشارها از هر سو برای همانند شدن با دروغ، بی‌توجه به میل رقیبان برای ممانعت از کار او و انفعال او. رها از سیاست‌بازی و گواهی برای نگاهی ژرف به زندگی ملموس فرد و انسان که از هر سود در فشار است.

در سایه روشن سحری آرام، زیر آسمانی آبی، آزادگان جهان به خاک و خون کشیده شدند. در کشتی آزادی در آب‌های آزاد. در کشتی آزادی، نان و دواپی بود برای ۱/۵ میلیون تن مردم دربند غزه که سال‌هاست در حبس و حمزند. مردمانی از چهار گوشه دنیا به ندای یاری محرومان و محبوسان غزه پاسخ دادند. ۷۰۰ تن دلشاده داد گرد هم آمدند و کشتی به راه افتاد... این کشتی‌ها، نشانه و نمود آرزوهای بلند و بزرگ کسانی بود که به دادگری دل بسته بودند... که در اندیشه ستمدیدگان بودند... می‌خواستند کودکی گرسنه نخسبد. سیمایی از درد به خود نیچسبد... لقمه نانی به سفرهای آید... تکه خشتی برای ساخت خانهای بر خاکی نهاده شود... در هر کجای این جهان پهنوار، هر انسانی که گرسنه به‌خسبد، هر سیلی ستمی که بر گونهای نواخته شود، هر تازیانهای که بر پیکری فرود آید، هر انسان و اندیشه‌ای که به زنجیر کشیده شود، هر قطره خونی که به زمین ریخته شود زیر آسمان آبی و بر زیر زمین خاکی نابود نمی‌شود، پنهان نمی‌ماند و بازتابی در پی خواهد داشت. اسرائیل سمبلی است از ستمی دیرپا، فلسطین تنها جغرافیا نیست، تاریخی است پررنگ و پربنج، زخمی است کهن... و ناو آزادی امیدوی بود که همه آزادگان جهان به آن دل بسته بودند. در یورش ناچومردانه، تنهایی بی‌جان شد، زنان و مردانی به بند کشیده شدند اما مرعک آزادی همچنان از کشتزار دل‌ها می‌خواند و نای راهبی سر می‌دهد. بی‌شک ستمگران را آینده‌ای نیست و اسرائیل و اسرائیلیان توان توقف ناو آزادی را ندارند. چرخه زمان به دادگری می‌چرخد و زمانه روی به دلدادگان داد دارد.

شادمانی جلوه‌های اهورایی هستند که در وجود پهلوانان ایرانی تجسم یافته‌اند. این باورها نشان آدمیت است که در شاهنامه آمده است؛ باورهایی که با کلمات قصار و پند و اندرزهای علی(ع) در نهج‌البلاغه تایید و تقویت می‌شود. چند روزی است که کتاب «۱۱۷ اصل کار تیمی» نوشته جان ماکسون را با ترجمه عزیز کیانودی می‌خوانم. خولدنش را به دست‌اندرکاران کارهای گروهی توصیه می‌کنم. نقصان اتحاد و همبستگی لازم در کارهای تیمی همیشه مرا آزار داده است و نمی‌دانم چرا به توصیه بزرگمان شیخ سعدی توجه لازم را نکرده‌ام که فرموده است: مورچگان را چو فتاد اتفاق/ شیر ژبان را بدراندن پوست اتحاد در کار جمعی قدرت ماست. آنجا من معنی اتحاد را فهمیدم و فکر کردم باید راه‌های اتحاد را بیاموزیم. جمع‌ها با اشتیاق فراوان به گالری‌های نقاشی می‌روم و از درخشش هنرمندان جوان لذت می‌برم و قوت قلب می‌گیرم. پس به گالری‌ها سر بزنید و از تماشای نقاشی‌ها لذت ببرید.



هنوز فیلم علیرضا امینی به اکران گسترده درنیامده که عده‌ای از شباهت میان این فیلم (درباره الی...) اثر اصغر فرهادی سخن به میان می‌آورند. قصد هر دو فیلم از یک حادثه مرگبار سرچشمه می‌گیرد: در یکی غرق شدن «الی» شرایط حاکم بر قصه را تغییر می‌دهد و در دیگری واژگون شدن اومبیل، کودکی را به کام مرگ می‌کشاند. وقتی قاجعه اتفاق می‌افتد، انسان‌ها در موقعیت ناپهنجاری که گرفتار آمده‌اند، دست به انتخاب و عمل می‌زنند و در این میان ماهیت شخصیت خود را بروز می‌دهند. هرچه حادثه باورپذیرتر باشد، موقعیت‌های بهتری برای بازیگران ایجاد می‌شود. بازی حسی و اما درونگرایانه حامد بهداد نشان از یک خودداری دارد؛ نوعی اجتناب از حامد همیشگی بهداد. یعنی او تا حد زیادی از برون‌ریزی احساسی پرهیز کرده، این نقطه عطفی در سباقه بازیگری او به شمار می‌رود. هدیه تهرانی پس از چهار سال دوری از دنیای بازیگری این بار و برخلاف بازی‌های خوب گذشته‌اش یک بازی برونگرایانه حساس ارائه داده و به جرات می‌توان گفت یکی از بهترین صحنه‌های فیلم مربوط به رویارویی بهداد و تهرانی در راه‌پله است، در کنار این دو، بازی‌های خوب محسن طابنده و خاطره اسدی نیز از نظرها پنهان نمی‌ماند. شواهد نشان می‌دهد اصغر فرهادی نه‌تنها روی فیلمنامه به دقت کار می‌کند و تمام جزئیات را در کار نگارش به حساب می‌آورد، بلکه در پیش‌تولید فیلم خود با بازیگران تمرین بازی طولانی و مستمر انجام می‌دهد. در جلسه اکران خصوصی فیلم «هفت دقیقه تا پاییز» در فرهنگسرای رسبازارن بارها به این نکته اشاره شد که فیلمنامه کاملی

بازگشت شجریان به ایران

محمدرضا شجریان پس از حدود یک ماه و نیم تور کنسرت با گروه شهنشاه استرالیا، کانادا و آمریکا، ۲۵ خردادماه به ایران بازگشت. به گزارش خبرآنلاین، شجریان آخرین بار اوایل اردیبهشت‌ماه امسال از کنسرت همایون شجریان و علی قمصری و گروه هم‌نوازان حصار دیدن کرد، در جشن نوگشایی خانه موسیقی نیز حضور یافت و پس از آن راهی تور کنسرتش شد.محمدرضا شجریان در طول اجراهایی که در آمریکا و استرالیا به روی صحنه برد با استقبال ایرانی های مقیم خارج کشور مواجه شد.

تهران : اذان ظهر۱۲:۰۶ اذان مغرب ۲۰:۴۵ اذان صبح فردا ۴:۰۲ طلوع آفتاب ۵:۴۹



بزن بر طبل بی‌عاری

سیدعلی میرفتاح

mirfattah@yahoo.com

فوتبال، فوتبال، فوتبال. زندگی‌مان را فوتبال برداشته است. آن ساعتی هم که برنده‌اشه، به جایش فیلم وسریال برداشته. پس کسی کتاب بخوانیم؟ کسی فکر کنیم؟ کی نظافت کنیم؟ کی حمام برویم؟ و... این طوری نمی‌شود؛ باید یک فکر بکر کرد و نظمی به زندگی داد که آرژانتین، پرتغال و ساحل عاج و از آن طرف زرونیمو و نویسنده یوها و مونس نتوانند به همش بزنند. من از امروز باید نظم بهم‌ریخته زندگی‌ام سامان دهم... اما مگر این خواب‌های طلایی می‌گذارند؟

کیورچالی: مادام که زنده‌ای این درسرها را هم داری. چاره‌اش مردن است. بمیر تا راحت شوی. اینجا به مشکل توایم خواهی داشت، نه مشکل مکان، نه مشکل نظم، نه بی‌نظمی. هستدنت فرشتگان ملازمی که چنان سر نظمت می‌آورند که دانای از کدام طرف منظم شده‌ای.

مویدی: حالا ما این همه تو زندگی نظم داشتیم کجا را گرفتیم؟ بی‌خیال. اینقدر با عذاب وجدان فوتبال یا سریال نگاه نکن. بزن بر طبل بی‌عاری...

امیرشاهی: هر چه فکر می‌کنم، زمان زنده بودن نظمی در خودمان سراغ ندارم که حالا ملطکار باشیم که «کجا را گرفتیم؟» تنها نظم زندگی ما سفره قلندری‌مان بود که عصر به عصر سر یک ساعتی دور هم جمع می‌شدیم و به داد همدیگر می‌رسیدیم.

روشن‌ضمیر: این هم بالاخره راهی است برای نظم. حداقل از هیچ که بهتر است.

مویدی: بچه مردم را از راه به در نکند. به جای این حرف‌ها برو کتابا مدیتیشن، یوگا، کنی‌ام.

کیورچالی: مثلاً راه خوب یاد بچه می‌دهی؟ نه بابا جان، این دومی از آن اولی بدتر است.

روشن‌ضمیر: حالا ظلم می‌خواهی چه کار؟ آن جاهایی که باید نظم داشته باشند، ندارند. تو که جای خود داری. اصل کاری‌ها کلاً بی‌خیال نظم و مقررات و آن‌تایم بودن و به موقع عمل کردن‌اند، حالا تو عذاب وجدان گرفتی که زیاد داری پای تلویزیون می‌نشینی؟ تو که خودت دستت توی کاره، بنشین این روزنامه‌ها را بخوان. هیچ کاری نیست که به موقع انجام بشود. همه کارها با تاخیر صورت می‌گیرد.

مویدی: انگار که همه کار تاخیر دار خورده‌اند.

کیورچالی: فکر می‌کنی دلایل این همه تاخیر این است که نشسته‌اند و دارند فوتبال، یا مونس و تانوان و فاصله تماشا می‌کنند؟ نه دیگر؛ به تاخیر عادت کرده‌اند.

روشن‌ضمیر: تا ما زنده بودیم، همه چی را جولوجو انجام می‌دادند. همه منتظر بودند ما بمیریم-توی همه چیز تاخیر بیندازند.

امیرشاهی: اخرش می‌خواهی وقت اضافه بیآوری که چه کنی؟ وقت که اضافه آمد یا مجبوری دوباره پای تلویزیون بنشینی، یا فکرهای پیخود بزند به کلمات که کار دستت خودت بدی. اتفاقاً تن می‌توانی خودت را با همین چرندیات مشغول کن. هم بی‌خطرتر است، هم هزینه‌اش کمتر است.

کیورچالی: حالا الان این نویسنده یوها به کجا رسیده؟ اینجا هم خیلی صحبت‌اش است...

میرفتاح: اوه، ۱۰ دقیقه است شروع شده. من باید زودتر بروم...

سکانس آخر

همکاری ناظری و ساکت در شاهنامه‌خوانی



خبر در توضیح جزئیات این پروژه در گفت‌وگو با مهر گفت: درگفتشه فعالیت‌هایی بر اشعار فردوسی صورت گرفته است که اغلب رنگ و بوی یکی اثر ایرانی را نداشتند اما این پروژه براساس دستگنگاهای موسیقی ایرانی، ریتم‌ها و آوازهای روزخانه‌ای نوشته شده است و فکر می‌کنم یکی از بارزشرترین آثاری است که در زمینه اشعار فردوسی انجام شده است؛ در این پروژه از سازهایی چون سرنه، دهل، طبل روزخانه‌ای و سازهای بادی و کوبه‌ای استفاده شده است و برخلاف همیشه ساز تار در طراحی پروژه فردوسی وجود ندارد.

کتاب خسرو شکیبایی رونمایی می‌شود

ایلنا: مراسم بزرگداشت خسرو شکیبایی روز بیستم تیرماه سال جاری در سالن ایوان ششم برگزار می‌شود. در همین روز نیز کتاب این هنرمند رونمایی می‌شود.

معنوی مراسم بزرگداشت خسرو شکیبایی است که برگزار می‌شود.

تهران امکان‌پذیر شده است. محمدحسین فردوسی (مسوول روابط عمومی مراسم سالگرد درگذشت خسرو شکیبایی) به ایلنا گفت: به دلیل اینکه سال گذشته مراسم یادبود این هنرمند تنها به نمایش فیلم مستند ساکن صحرای سکوت به کارگردانی امیرمهرتاش مهدوی اختصاص یافت، تصمیم بر آن شد که در دومین سالگرد درگذشت این هنرمند برنامه بزرگداشتی درخور شخصیت ملی او برگزار شود. فردوسی تصریح کرد: برنامه‌های متعددی برای این مراسم بزرگداشت در نظر گرفته شده که از جمله آن می‌توان به رونمایی از کتاب خسرو شکیبایی تألیف الهام قره‌خانی اشاره کرد. مراسم بزرگداشت، روز بیستم تیرماه سال جاری در سالن ایوان ششم معاونت فرهنگی هنری شهرداری تهران واقع در تقاطع بزرگراه کردستان و جلال آل‌احمد، جنب معاونت امور اجتماعی شهرداری تهران برگزار می‌شود.

امور اجتماعی شهرداری تهران برگزار می‌شود.

سیمین بهیپانی



کرده‌ام و نیز نامه‌هایی که تاکنون برای افراد مختلفی نوشته‌ام. کتابی که نزدیک است به پایان برسانم کتابی است با عنوان «با مادرم در راه» که به زندگی من و مادرم که آمیخته با هم بوده، می‌پردازم. مادرم در سال ۱۳۳۵ فوت کرد. تاکنون تا سالال ۱۳۳۸ را نوشته‌ام و این چند سال هم، هفت سال را هم به پایان برسانم، برای چایش اقدام می‌کنم.

نکته دیگری که باید اشاره کنم، اشعاری است که از من در برخی سایت‌ها منتشر می‌شود. شعرهایی که هیچ سبک و روشی ندارند و هیچ‌گونه شباهتی به سبک ادبی من ندارند، این اشعار را در سایت‌ها، به نام من درج می‌کنند. از همه دست‌اندرکاران این سایت‌ها خواهش می‌کنم ابتدا مطمئن شوند این شعر برای من است و سپس آن را منتشر کنند.

این مساله واقعاً برای من معضلی شده است.

تفاوت دو جهان: کاریکاتور سال آمریکا

هنر همه سدها را می‌شکند

غلامرضا امایی



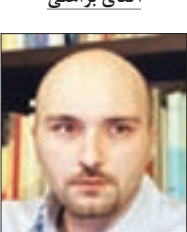
بودند؛ سالی که نمایشگاهی از هنر جهانی فلسطین در موزه هنرهای معاصر تهران برپا شد. در آن نمایشگاه آثار هنرمندان شهره جهانی و فلسطینی‌به نمایش درآمد و با اقبال و استقبال فراوان هنرمندان ایرانی رویارو شد. «تاجی‌علی» عزیز پس از آن به لندن رفت و چندی بعد در روزی روشن در خیابانی ترور شد. قطرات خون او به زمین ریخت، اما روح بزرگ او به آسمان پر کشید. به سال ۱۹۸۸ پس از پرواز اب‌دی او اتحادیه بین‌المللی ناشران روزنامه‌ها در پاریس «تاجی‌علی» را یکی از بزرگ‌ترین کاریکاتوریست‌های قرن‌ها دانستد و جایزه قلم طلایی آزادی را به هسمر و فرزندش که در ایتالیا می‌زیستند هدیه داد. «تاجی‌علی» می‌گفت نخستین کسی که مرا به ادامه کار کاریکاتور تشویق کرد «غسان کثفانی» نویسنده شهید فلسطینی بود. من دانش آموز بودم. او به اردوگاه ما آمد و کاریکاتورهایی مرا به در و دیوار دید. صدایم کرد و کارهای مرا گرفت و در مجله «الحریه» به چاپ رساند. کاریکاتور بهترین وسیله برای بیان اندیشه‌های من است. اگر انگشتان دستم را قطع کنند با انگشتان پاهایم طراحی خواهم کرد. و اکنون پس از گذشت سال‌ها هنرمندی از آمریکا، فرسنگ‌ها دور از میزار او به راه می‌رود و به ادامه کار او می‌پردازد. چه بودلند آنان که سدی بر ناو آزادی می‌نندند و درنی‌یابند که اندیشه و هنر همه سدها را می‌شکند و مرعک حق آزادی در سیاه‌ترین شب‌ها هم می‌خواند و نوید سپیده را سر می‌دهد شب ستم می‌گذرد و سحرگاه راهبی و دادگری و آزادی فرامی‌رسد...



پیشنهاد: «هفت دقیقه تا پاییز»

واکنش انسان‌ها در موقعیت‌های ناپهنجار

اکتای براهنی



در کار نبوده و کارگردان و بازیگران با بحث و جدل‌های زیاد- که می‌توانست مثل فیلم فرهادی در پیش‌تولید مناسب اتفاق بیفتد، نه حین فیلمبرداری- به نتیجه قابل قبولی دست یافته‌اند. اما اگر این طرح خوب با جزئیات بیشتری به یک فیلمنامه ۱۰۰صفحه‌ای تبدیل می‌شد و بعد همین فیلمنامه در مرحله پیش‌تولید با روخوانی، تمرین مداوم با بازیگران و تحلیل فیلمنامه به غنای بیشتری دست می‌یافت، نتیجه بهتری نیز حاصل می‌شد. در عین حال اگر علیرضا امینی به یک قالب مشخص در کارگردانی این اثر دست پیدا می‌کرد، باز با یک فیلم بهتر سر و کار داشتیم. اما اینجا دکوپاژ فیلم و میزانشنا بر اساس خصوصیات هر سکانس و اهمیت بازیگران تعریف شده و در کل کار یک رویکرد مشخص که بر نگرش و جهان‌بینی مولف تکیه داشته باشد، وجود ندارد. از این نظر فیلم به شعری می‌ماند که مشکل وزن داشته باشد، ضمن اینکه سراسر از تمثیل و تصاویر زیبا و حس‌برانگیز لبریز است. در واقع یک هویت مشخص فلسفی- زبان‌شناختی از سوی کارگردان به فیلم داده نمی‌شود. زبان سینمایی علیرضا امینی در این فیلم تنها رویاترگر صحنه‌هاست و او پا را از تکنیک‌های مرسوم فراتر نمی‌گذارد. در کار فرهادی اما یک رویکرد را قالب مشخص مبتنی بر یک انشای سینمایی منحصر به هر فیلم وجود دارد، که با جهان‌بینی او به عنوان فیلمساز انطباق کامل می‌یابد. اما در «هفت دقیقه تا پاییز» با لحظات خوب، بازی‌های خوب و حتی شاید فیلمی خوب روبه‌رویم که در کارگردانی سینمای ایران، فیلم مهمی به شمار نمی‌آید، هرچند ارزش دیدن داشته باشد.